

بسم الله الرحمن الرحيم

"جلسه دوم درس اقتصاد اسلامی دو"

سخنرانی استاد دکتر درخشان

پاسخ به پرسش های دانشجویان:

_ سوال اول

با وجود آنکه کشور ما در معرض خطر لیبرالیسم قرار دارد، در حال حاضر از بین لیبرالیسم فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کدام خطر برای جامعه جدی تر است و مهمترین جلوه های این خطر ها چیست ؟

پاسخ دکتر درخشان :

_ لیبرالیسم اقتصادی :

لیبرالیسم اقتصادی سال ها در کشور ما وجود دارد و در حال رشد است که به صورت های متنوع ظاهر می شود . جنگ تحمیلی فرصتی بود که بتوان از سیطره لیبرالیسم اقتصادی رهایی پیدا کنیم . سازوکار لیبرالیسم آن است که مبارزه با آن بسیار مشکل است .

بعد از پایان جنگ در خلال هشت سال دفاع مقدس زمینه های بسیار خوبی آماده شد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چارچوب های بسیار خوبی را فراهم کرد و خوشبختانه یکی از برکات جنگ تحمیلی، آماده شدن رهایی از سیطره لیبرالیسم اقتصادی بود.

بعد از پایان جنگ تحمیلی، ورق برگشت و نمیدانم چقدر آگاهانه و ناآگاهانه بود اما دانشجویان مصوب این کار شدند.

برخی از کسانی که میشناختم و با توجه به سوابقی که داشتند، احتمال زیادی میدادم که خط را از جای دیگری می گیرند. (خارج از کشور)

بسیاری هم مثل امروزی ها، ناآگاهانه عمل کردند. یعنی خوشبختی کشور را در لیبرالیسم اقتصادی می دانستند.

آقای هاشمی رفسنجانی را هم فردی می دانستند که میتوان در او نفوذ کرد و ذهنیت ایشان را آماده کرد.

این جریان از همان زمان شروع شد، تا به الان هم ادامه دارد که به خاطر چیزی است که ما در دانشگاه تدریس کردیم.

برنامه درسی، برای انقلاب اسلامی بود که یکسری مباحث بدون داشتن ربط مبنایی با مجموعه متونی که اصطلاحاً به آن علم اقتصاد می گویند، اضافه شد و ریشه در این دارد که اقتصاد را مثل ریاضی و فیزیک علم می دانیم.

امروزیان و کسانی که در مسند قدرت هستند، معتقد هستند که اقتصاد، علم است و اگر بخواهیم با مسائل علمی برخورد کنیم، جایگاهی برای سلیقه ها وجود ندارد. در اینجا منظور از سلیقه، اندیشه های مکتبی است.

تا زمانی که یکسری از افراد علمی بیندیشند، می گویند مملکت رشد می کند که این لیبرالیسم اقتصادی است.

علامت های آن نیز، این است که قانون اساسی، بانک ها را دولتی کرد و تجارت خارجی و صنایع بزرگ در اختیار دولت قرار گرفت. بعد از جنگ تحمیلی، این جریان برعکس شد.

در کنار بانک های دولتی، صندوق های قرض الحسنه درست کردند و کم کم به آن بانک گفتند و به اینجا رسید که از دوران قبل از انقلاب اسلامی هم جلوتر رفت.

هم اکنون، شبکه بانک های کشور از زمان قبل از انقلاب اسلامی هم بیشتر خصوصی شده است. _ شاید سوال شود که آیا خصوصی سازی اشکال دارد؟

در اسلام هم گفته شده است که هرکاری را که مردم می توانند انجام دهند، دولت نباید انجام دهد.

_ این سخن، حرف صحیح گمراه کننده ایست.

بنده در همان زمان خصوصی سازی بانک ها، نقد های بسیاری بیان کردم.

یکی از مسئولان گفت، زمانی که ما به سمت خصوصی سازی رفتیم، در فروشگاه ها انواع پفک نمکی است که انسان لذت می برد.

کسانی که پفک نمکی را با بانک از یک جنس می دانند، جای تعجب ندارد که کشور را به اینجا رسانند.

_ لیبرالیسم فرهنگی:

فرهنگ حاکم، فرهنگ ناشی از انقلاب اسلامی است که آنقدر قوی بوده و هست که لیبرالیسم فرهنگی نتوانسته است سنگر های مورد نظر خود را فتح کند.

اما به شما هشدار می دهم که غرب سلطه جو با یک آرایش پنهانی و بر اساس موازین علم (علم فریبکاری، علم تبلیغات، علم رسانه و علم تأثیرگذاری بر افکار عمومی) به مانند فرستادن آبی است که در بنیان های قلعه های مستحکم ارزش های انقلابی و اسلامی نفوذ می کند، بدون آنکه کسانی که در قلعه ها هستند، متوجه این آب شوند و یک مرتبه فرو می ریزد.

حضرت امام می فرمایند این افراد، شیاطین تعلیم دیده هستند. شیطان تعلیم دیده یعنی شیطانی که دانش بنیان عمل می کند.

اگر حضرت امام گفته باشند که "اقتصاد برای خر است"، قطعاً اقتصاد لیبرالیسم برای خران است، برای آنکه زمینه ساز تکاثر، فشار طبقاتی و سلطه است. پس خطر لیبرالیسم فرهنگی بیش از لیبرالیسم اقتصادی است.

_ لیبرالیسم سیاسی:

لیبرالیسم سیاسی، جدای از لیبرالیسم فرهنگی و لیبرالیسم اقتصادی نیست.

لیبرالیسم سیاسی یعنی اندیشه لیبرالیسم در حوزه سیاست توسط نمایندگان مجلس، دولتمردان، ذهنیت روزنامه نگاران و صدا و سیما است که اکثریت مجهز به اندیشه لیبرالیسم هستند؛ اما نمی دانند لیبرالیسم یعنی چه ؟

نظام سیاسی ما توانسته است روبنا سیاسی خود را حفظ کند، اما زیربنا نظام سیاسی ما اندیشه های لیبرالیسمی است . مقاله ای که در باب لیبرالیسم نوشته شده است، سعی کردم به گونه ای بیان کنم که جذابیت داشته باشد که انگار داستانی می خوانید.

برای نوشتن این مقاله، شش ماه تمام وقت کار کردم و دلیل آن نیز این است که سالهای قدیم زمانی که کار های نیچه را دیدم و گفت خداوند را با خنجری که دستمان هست خدا را کشتم، مانند کسان دیگر بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم و ناراحت شدم و گفتم خداوندا به حق ائمه اطهار

آیا می شود روزی متنی بنویسم که خنجری زهرآگین بر قلب نیچه و لیبرالیسم وارد کند. خداوند را شکر میکنم؛ این همان خنجر است که اصابت کند ، جایش خوب نمیشود .
در آینده خواهید دید که تمام تلاش ها بر این است که این مقاله فراموش شود.

_ چه باید کرد؟

کسانی که در مقابل خط انقلاب هستند، این مقاله را زودتر از دوستان خط انقلاب خواندند و مخالفان تنها اظهار نظری که داشتند این بود که نیچه لیبرالیسم نبوده بلکه نیهیلیسم است .
ببینید با چه ابزاری آمدند؟ ابزاری که برای دانشجویان ما به شدت قابل جذب است .
غرب تحمل ندارد که از کشور انقلابی کسی پیدا شود و لیبرالیسم که افتخار غرب است را زیر سوال ببرد و بگوید جان لاک پدر لیبرالیسم نیست .

من نمیدانم چطور در دانشگاه ها می گویند جان لاک پدر لیبرالیسم است .

لیبرالیسم بر دو پایه است : آزادی از دین و حاکمیت نمایندگان بر سرنوشت مردم.

جان لاک فیلسوف نبوده، بلکه یک پزشک و علاقمند به فلسفه طبیعی بوده است.

فلسفه طبیعی ؛ یعنی فلسفه طبیعت، که مهم نیست آنچه در ذهن ما می گذرد چیست و چرا این گونه است؟ بلکه به سراغ تجربه گرایی می آید که امروزه به آن فیزیک، زیست شناسی و شیمی می گویند. هرآنچه در طبیعت می بینید و بر اساس روش های تجربی آن ها را آنالیز می کنید و می کوشید تا مدیریت شود، که به قول امروزی ها علم می شود.

کار جان لاک مطالعه فیزیک و شیمی بوده است که با یک شیمی دان بر روی تجزیه خون کار می کرد. تا آنکه جان لاک یک مرتبه با شخصی به نام آقای اشلی آشنا شد که از ثروتمندان و سیاست گذاران بزرگ انگلستان بود و چنان تحت تاثیر او قرار گرفت که دانشگاه خود را رها و رابطه اش را با اساتید قطع نمود و با اشلی به لندن رفت و منشی او شد.

اشلی در همان زمان قسمتی از مستعمرات انگلیس در آمریکا را مدیریت می کرد. بعد از آنکه اشلی در هلند فوت کرد، جان لاک به دانشگاه برگشت و تازه مدرک پزشکی خود را گرفت.

تنها کسی که این افراد را از ابهت انداخت و این مطالب را نوشتیم، من بودم. ما بزرگان خود را کوچک می‌کنیم اما اینها بادکنک‌های کوچک خود را انقدر باد می‌کنند که انگار چه کسی هستند.

لیبرالیسم بر مبنا ماتریالیسم استوار است، زیرا فلسفه طبیعی بر اساس ماتریالیسم است. اینها می‌گویند کاری نداریم در ذهن شما چه می‌گذرد، بلکه می‌خواهیم ببینیم واقعیت چیست. ابن سینا ۷۰۰ سال قبل از جان لاک بوده که دارو ساز و پزشک بوده و چندین گیاهان دارویی بیماری را خودش به تنهایی کشف کرده و راه درمان آن را نیز داد. مثلاً راه حل سرطان سینه هنوز همانی است که ابن سینا هزار سال قبل گفته است. آنان کاری به ابن سینا و بزرگان اسلام ندارند.

– سوال دوم

با توجه به وجود کشورهای قدرتمند و سرمایه دار غیر از انگلیس، چرا دیگر کشورهای قدرتمند نتوانستند روایات اقتصادی خودشان را بیان کنند و چرا فقط آنچه در انگلستان و بعدها در آمریکا منتشر می‌شود و جریان غالب هم در آنجا است، به زبان فارسی برگردانده می‌شود؟ و چرا متفکرین ما نسبت به سایر اندیشه‌ها در همان غرب مانند آلمان و روسیه بی‌اطلاع هستند؟ و در آخر اینکه ما چطور می‌توانیم مکتب مستقل اقتصاد اسلامی داشته باشیم؟

– پاسخ دکتر درخشان:

در خود آمریکا نسبت به پنجاه سال پیش، کسی به عنوان اقتصاددان نبود.

زمانی که می‌خواستند رشته اقتصاد را تأسیس کنند، اقتصاددانان مکتب آلمان را برای تدریس آوردند. اصلاً کاری به آدام اسمیت، ریکاردو، مالتوس و استوارت میل نداشتند بلکه مکتب تاریخی را آوردند.

بعد از حدود بیست سال حاکمیت اندیشه‌های تاریخی آلمان بر آمریکا، یک مرتبه با اساتیدی که معتقد مکتب تاریخی آلمان بودند، مبارزه کردند و از دانشگاه بیرون کردند و الگو آموزش اقتصاد انگلستان را سرلوحه کار خودشان کردند.

در ایران در دوره قاجار، اولین کتابی که در اقتصاد ترجمه شد، کتاب اقتصاد سیسموندی بوده که اقتصاددان سوسیالیست ایدئالیست بود.

در این دوره اگر کسانی که می خواستند در حوزه اقتصاد درس بخوانند، به فرانسه می رفتند نه به انگلیستان و آمریکا. زمانی که من در سال ۱۳۴۶ دانشجو شدم، یک نفر از انگلستان دکتر داشت. (مرحوم دکتر حسین پیرنیا)

رشته ما در دانشکده حقوق تدریس می شد و اساتید ما همه فارغ التحصیل فرانسه بودند. (مرحوم دکتر مشکات، مرحوم دکتر زندی و..) هر آنچه ما می خواندیم، اندیشه های اقتصاددانان آلمانی بوده نه انگلیس.

زمانی که مرحوم دکتر پیرنیا آمد و دانشکده اقتصاد را تأسیس کرد، چون در انگلستان درس خوانده بود، نیروهایی را جذب کرد که فارغ التحصیل انگلستان بودند.

ما تحت تأثیر سیطره تبلیغاتی انگلیس و آمریکا بودیم و الان چیزی جز آنچه اقتصاد آمریکا و انگلیس است، نمی دانیم. ما نمی دانیم اداره کشور ژاپن، چین و روسیه در اقتصاد به چه صورت است.

_ سؤال سوم

دکتر درخشان در کتابشون فرمودند که فلسفه پشت سوسیالیسم همانند فلسفه ای مثل لیبرالیسم، هردو ماتریالیسم هستند. چطور همچین چیزی کشف شده زمانی که خود مارکس ادعا می کند که بر اساس دیالکتیک تاریخی، مارکسیست در ادامه لیبرالیست است.

_ پاسخ دکتر درخشان:

اینکه مبنای لیبرالیسم، ماتریالیسم است را نخستین بار بنده گفتم و اینکه مبنای مارکسیسم، ماتریالیسم است که مشخص است؛ اما اشتراک مبنایی لیبرالیسم و مارکسیسم، اصلاً مورد قبول غرب نیست.

اینکه می فرمایید بر اساس ماتریالیسم تاریخی، یعنی تاریخ در بستر دیالکتیکی متحول می شود. یعنی یک جبری بر تاریخ حاکم است بر این که تاریخ چگونه باز می شود. خود مارکس هم می گفت که سرانجام نظام بورژوازی، لیبرالیسم اقتصادی یا نظام سرمایه داری است.

مارکس هیچ موقع از واژه سرمایه داری به عنوان موضوع استفاده نکرده است بلکه مارکس از روابط تولیدی سرمایه داری صحبت می کرد.

منظور او رابطه بین طبقه کارگر و کارفرما است که منجر به استثمار می شود و این استثمار به صورت ارزش اضافه جمع می شود. این جمع شدن مستلزم این است که بازارهای جهانی را فتح کنند که این را لنین گفت.

زمانی که پژو فرانسوی را سوار می شویم، یعنی کارگران فرانسوی، کارگران ایرانی را استثمار می کنند. این موضوع در مارکسیسم دیده نشده که کارگر از کارگر استثمار شود.

اگر کارگر فرانسوی در شرایط خوبی قرار دارد به خاطر آن است که کارگر ما بدبخت است.

اینکه مقام معظم رهبری و رئیس جمهور را به کارخانه ایران خودرو می برند، نشان دهنده این پیام است که اگر از این صنعت حمایت نشود، کارگران بیکار می شوند.

مارکس هم گفته لیبرالیسم اقتصادی به خاطر این فرآیندی که مارکس می گوید، متلاشی می شود و جای خود را به کمونیسم می دهد که درست هم هست.

استواری هردو بر مبنای ماتریالیستی را هیچ اندیشمند غربی نگفته است.